گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید علی‌اکبر مدهنی از شهدای عشایر لرستان

پدر برات شهادت را کنار ضریح حضرت معصومه(س) گرفت

■ صغری خیل فرهنگ

برگزاری کنگره شهدای عشایر در استان چهار محال و بختیاری بهانه‌ای شد تا به سراغ خانواده شهدای عشایر برویم که با تقدیم ۱۱هزار شهید در دوران دفاع‌مقدس مجاهدت‌های زیادی را خلق کردند. شهدایی که با شنیدن زمزمه‌های جنگ تحمیلی خودشان را از کوه و دشت به صفوف مدافعان اسلام در غرب و جنوب کشور رساندند. در ادامه با طیبه مدهنی فرزند شهید علی‌اکبر مدهنی از شهدای عشایر لرستان همکلام شدیم تا از رشادت‌های پدرش در کردستان، سوسنگرد، بستان، شوش و خرمشهر روایت کند.

شما هنگام شهادت پدرتان سن کمی داشتید، بابا را از تعاریف دیگران چطور شناختید؟

پدر از شهدای شاخص عشایر استان لرستان و از بنیانگذاران سپاه لرستان بود. من همیشه به این افتخار می‌کنم که پدر روستازاده بود و در خانواده‌ای ساده و متدین تربیت یافت و به این مقام رسید. بابا از روحانیت حکیمانه حمایت می‌کرد و در دوران انقلاب از یاران نزدیک شهید فخرالدین رحیمی و آیت‌الله مدنی در زمان حضورشان در خرم‌آباد بود. همرزمان و دوستان پدرم از شجاعت و فداکاری ایشان برایم صحبت کردند و خاطرات زیادی را روایت کرده‌اند. آنها می‌گفتند که شهید مدهنی بسیار ملاحظه نیروهای تحت امرش را می‌کرد، حتی به آنهایی که سن کمی داشتند، کمک و به آنها توصیه می‌کرد اگر تجربه حضور در خط مقدم را ندارند تا زمانی که نیاز نشده در آنجا حضور پیدا نکنند. دوستان و اقوام هم از مهربانی پدر و از اینکه همیشه دستگیر نیازمندان و افراد یتیم و بی‌بضاعت بود، می‌گفتند. پدرم تأکید زیادی روی تربیت فرزندانش داشت و از مادر می‌خواست که بچه‌ها را در راه دین پرورش دهد. برادرم بعد از شهادت پدرم به دنیا آمد. پدر به مادرم سفارش کرده بود، اگر فرزندی که چشم انتظار آمدنش هستیم، دختر بود نام او را «طاهره» و اگر پسر بود «مصطفی» بگذارید.

پدرتان متولد کجا بود و در دوران انقلاب اسلامی چه فعالیتی داشتند؟

پدرم در سال ۱۳۳۴ در روستای «صاحب‌الزمان(عج)» خرم‌آباد در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. سال ۱۳۴۱ به مدرسه رفت و ضمن کشاورزی و کارگری به تحصیلاتش ادامه داد. پدرشان کشاورز و مادرشان خانه‌دار بودند. پدرم دارای شش برادر و یک خواهر بود.

شهید مدهنی سال ۱۳۵۶ برای شرکت در چهلمین روز شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی(ره) به اتفاق دوستان به «قم» می‌رود و اعلامیه‌های امام را به محل کارش (شرکت هفت‌تپه) می‌برد و بین مردم آن مناطق توزیع می‌کند و تعدادی از نوارهای کاست و اعلامیه‌های امام را نیز به اتفاق شهید حجت‌الاسلام «سید فخرالدین رحیمی» در بین روستاهای مجاور پخش می‌کنند. بابا در آگاه کردن مردم روستا نسبت به ظلم و ستم رژیم شاه بسیار نقش به سزایی داشت و روستاییان را به تظاهرات علیه رژیم دعوت می‌کرد. علی‌اکبر مدهنی در آن دوران با ارشاد خانواده‌های فامیل، دوستان و نیز در پخش اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی حضرت امام (ره) نقش فعالی داشت. بعد از پیروزی انقلاب پدرم از فعالان پایگاه مقاومت مسجد «علوی» به سرپرستی شهید رحیمی بود که شب‌ها در خیابان‌های شهر به نگهبانی می‌پرداخت و از مال و ناموس مردم حفاظت می‌کرد.

ایشان چه سالی ازدواج کردند و چند خواهر و برادر هستید؟

پدر و مادرم بعد از آشنایی با یکدیگر در سال ۱۳۵۲ با هم ازدواج کردند و ماحصل ازدواجشان دو فرزند بود. من زمان شهادت پدر ۵ سال داشتم و برادرم بعد از شهادت ایشان متولد شد.

در دوران دفاع مقدس چند نفر از اعضای خانواده پدرتان رزمنده بودند؟

در دوران دفاع مقدس پدربزرگ، پدر و سه عموی دیگرم هم در جبهه حضور داشتند. پدرم اولین فردی بود که راهی جبهه شد. رزمندگان خانه مدهنی‌ها از همان روزهای اول جنگ به صورت مستمر در جبهه حضور داشتند، مگر اینکه می‌خواستند برای دیدن خانواده به خرم‌آباد بروند و دوباره به جبهه برمی‌گشتند. نهایتاً خانواده یک شهید و دو جانباز تقدیم کرد.

> من ۵ سال داشتم که به شهر مقدس قم سفر کردیم. عمه‌ام تعریف می‌کرد که پدرم من را بلند می‌کرد تا به ضریح حضرت معصومه(س) برساند و در همان حالت شهادت را از حضرت معصومه(س) تقاضا کرد. شهادت پدر اجابت همان خواسته‌اش در چنین حالتی بود

شهید علی اکبر مدهنی در چه عملیاتی حضور داشت؟

پدر برای اولین بار در سال ۱۳۵۹ در قضیه کردستان ورود کرد. ایشان از همان گروه‌های اول بود که خودش را داوطلبانه به آنجا رساند و با ضدانقلاب جنگید. شهید بعد از حمله بعثی‌ها به ایران به صورت مستمر در جبهه‌ها حضور داشت. ایشان جزو نفرات اصلی تشکیل‌دهنده تیپ ۵۷ لرستان بودند و آخرین سمت ایشان فرمانده گردان بود. پدرم در مرحله بعد به شهر سوسنگرد و جزیره مینوا اعزام شد و در عملیات «طریق‌القدس»، آزادسازی شهر بستان، عملیات «فتح‌المبین» حضور داشت.

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

حقیقت این است که پدرم شهادتش را از حضرت معصومه (س) هدیه گرفت. من ۵ سال داشتم که به شهر مقدس قم سفر کردیم. عمه‌ام تعریف می‌کرد که پدرم من را بلند می‌کرد تا به ضریح حضرت معصومه (س) برساند و در همان حالت شهادت را از حضرت معصومه (س) تقاضا کرد. شهادت پدر اجابت همان خواسته‌اش در آن حالت مضطر در کنار ضریح حضرت‌معصومه (س) بود. پدرم ۲۰ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در حالی که فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ حضرت ابوالفضل(ع) را در عملیات الی بیت‌المقدس برعهده داشت، به شهادت رسید.

خانواده شهید چطور از شهادت علی‌اکبر مطلع شدند؟

خبر شهادت پدر از طریق سپاه به خانواده‌اش داده شد. مادر شهید (مادربزرگم) به خاطر شهادت برادرش که یک روز قبل از پدر به شهادت رسیده بود، در منزل دایی حضور داشت که بعد از اذان صبح خبر را به آنها می‌دهند. مراسم تشییع و تدفین پدر در زادگاهش در روستای صاحب‌الزمان (عج) پیرجد با حضور همه دوستان و بستگان خانواده که از شهر و روستاهای دور و نزدیک آمده بودند، برگزار شد. مراسمی که به گفته بستگان بسیار باشکوه برگزار شد.

■■■

■ **فرازی از وصیت‌نامه شهید**

شهید مدهنی در وصیتنامه‌اش نوشته است؛ بدانید که در طول تاریخ، ملت ایران هر موقع که از روحانیت جدا شدند یا اینکه انقلابیون خودسری ورزیدند و روحانیت را کنار زدند، بلافاصله در دامن شرق یا غرب قرار گرفته‌اند؛ پس بنابراین برادران عزیزم! خوب بیندیشید و همین راهی را که انتخاب کرده‌اید، ادامه دهید.

گفت‌وگو

گفت و گوی «جوان» با فرزند شهید محمدجهان مدهنی از شهدای عشایر

بابا که شهید شد سیاه چادر ایل را روی زمین انداختند

■ مبینا شانلو

وقتی طناب سیاه چادر خانواده محمدجهان مدهنی در میان همه چادرهای ایل بریده شد و بر زمین افتاد، همه متوجه شدند که مدهنی‌ها خانه خراب شده‌اند! این رسم مردم ایل است که اگر فرد بزرگی فوت کند، عشایر طناب سیاه چادر را پاره می‌کنند و همین ویرانی چادر خبر از مرگ یک عزیز می‌دهد. محمدجهان مدهنی هم که شهید شد، همین اتفاق افتاد. عشایر ایل و قوم و خویش محمدجهان یک ماه برایش مراسم گرفتند و عزاداری کردند. برای شهیدی که هیچ رد و نشانی از پیکرش نبود. مردم ایل ۱۳سال یادبودش را در روستای صاحب‌الزمان (عج) برگزار کردند تا اینکه در سال ۱۳۷۳ آنچه از پیکر شهید بر خاک‌های چزابه مانده بود، تفحص شد. روایت‌های مریم مدهنی فرزند شهید را پیش رو دارید.

■■■

■ **اهل لرستان**

پدرم متولد یک فروردین ۱۳۴۲ در خرم‌آباد و از یک خانواده مذهبی و اصیل بود. یک خواهر و چهار برادر داشت. ایشان از دوستان شهید علی‌اکبر مدهنی و از همان یاران انقلابی که همراه شهید فخرالدین رحیمی بود، فعالیت انقلابی می‌کرد. آشنایی‌شان با شهید رحیمی بهانه‌ای می‌شود تا در مسیر انقلاب گام بردارد. پدرم آنقدر فعالیت انقلابی داشت که ساواک بارها و بارها در تعقیب او و به دست آوردن اسناد به خانه‌اش یورش می‌بردند، اما نتوانستند او را دستگیر کنند. در همان ماجرا مأموران ساواک یک هفته در محل زندگی پدر منتظر آمدنش می‌مانند، اما نمی‌توانند او را دستگیر کنند. پدرم همراه با پدربزرگم به قلعه خرم‌آباد می‌روند و در آنجا مورد بازجویی قرار می‌گیرد و در نهایت با کدخدا منشی بزرگان ایل آزاد می‌شود.

■ **مربی قرآن**

هر سه عمویم در مناطق عملیاتی حضور داشتند و در نهایت یکی از آنها جانباز و بقیه هم با اینکه بارها مجروح شده بودند، پیگیر پرونده‌هایشان نشدند.

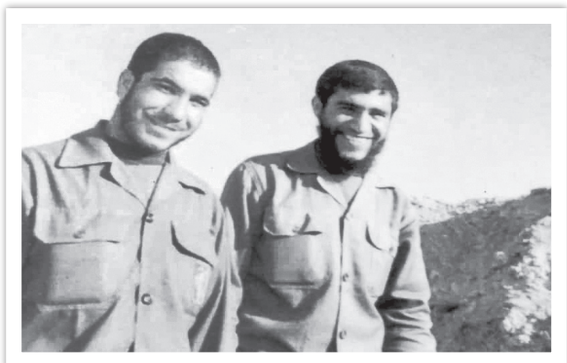

شهید محمد جهان مدهنی نفر سمت راست

همه دوستان و بستگان از خوبی‌های پدر برایم گفته‌اند. از اینکه پدر وقت فراغتش را صرف آموزش نماز با کسانی می‌کرد که بلد نبودند. ایشان منزلی را که در شهر داشتیم به پایگاه فعالی برای جلسات تبدیل کرده بودند.

یکی از شاخص‌ترین کارهای پدرم کمک به فقرا بود. از خوبی‌ها و اخلاق حسنه‌اش شنیده‌ام. وقتی شنیده‌هایم را کنار هم می‌گذارم به این یقین می‌رسم که او لایق شهادت بود. کسی را از خود نمی‌رنجانید و همه می‌گفتند شهادت عاقبت همه خوبی‌های این دلیرمرد عشایر بود.

■ **جذب نیرو برای بسیج**

بابا علاوه بر همه کارهایی که انجام می‌داد، برای جذب نیروهای رزمنده به سراغ جوانان می‌رفت و آنها را با صحبت‌هایش برای اعزام به جبهه راهنمایی می‌کرد. به مردان عشیره‌اش می‌گفت، شما می‌توانید با همین اسلحه‌ای که در دست دارید، از اسلام و وطن دفاع کنید. الحمدلله به خاطر منشی که داشتند بسیاری از مردان ایل راهی رزم شدند؛ برخی به سمت بسیج رفتند و برخی هم لباس پاسداری را به تن کردند. پدر تا جایی که توانست نیرو جذب کرد.

■ **سیاه چادر ایل**

مادرم می‌گفت زمانی که خبر شهادت پدرت را برایمان آوردند، سیاه چادرمان را بر زمین انداختیم. این رسم مردم ایل است که اگر فرد بزرگی فوت کند، عشایر سیاه چادر طناب آن را پاره می‌کنند و همین ویرانی چادر خبر از مرگ یک عزیز می‌دهد.

پدرم در ۹اسفند ۱۳۶۲ در عملیات والفجر۶ تنگه چزابه به شهادت رسید و مفقودالاثر شد. مردم عشیره‌مان یک ماه تمام برایش مراسم گرفتند. پدر مفقودالاثر بود و خانواده ۱۳سال چشم انتظاری کشید تا اینکه در نهایت سال ۱۳۷۳ پیکرش تفحص و شناسایی شد.

■ **شهید همیشه گمنام!**

بابا شیفته گمنامی بود و دوست داشت همیشه گمنام بماند. هیچ وقت سعی نکردیم از نام ایشان در امورات دنیایی خود استفاده کنیم. از طرفی هم نمی‌خواهیم با تعریف و تمجید کردن از پدر او را بزرگ نشان دهیم، در صورتی که واقعاً نام بزرگ و نیکی داشت. چون خودش دوست داشت گمنام بماند ما هم همینطور رفتار کردیم.

ایشان در بخش‌هایی از وصیتنامه‌اش به خوبی به این نکته اشاره کرده‌اند. پدر برایمان نوشته است که «اگر شهید شدم بر مزارم گریه نکنید. بیشتر از هر چیزی به فکر اسلام باشید. اگر اسیر شدم انتظار آمدن یک اسیر را نکشید، فقط زمانی که از قبرستان رد می‌شوید به یاد شهید گمنام برایم فاتحه‌ای بخوانید.» در ادامه وصیتنامه‌اش هم به حجاب و عفاف خواهران دینی‌اش اشاره کرده و از مادرم خواسته بود تا تنها یادگارش را با حجاب و مذهبی بزرگ کند.

گفت‌وگو

سیمای چمران در میدان جنگ

در گفت‌وگوی «جوان» با دو تن از همرزمان ایشان

دکتر چمران رزم اعتقادی را به نیروهایش یاد می‌داد

■ غلامحسین بهبودی

روایات زیر در گفت‌وگو با حسین غمگین‌مقدم و عبدالله نوری‌پور از همرزمان شهید چمران تقدیم حضورتان می‌شود. با این توضیح که دیروز مشروح گفت‌وگو با غمگین‌مقدم منتشر شد و در این شماره صرفاً روایت کوتاهی از ایشان را می‌خوانیم.

■■■

■ **حاج حسین غمگین‌مقدم:**

شهید چمران به‌رغم دل رئوفی که داشت در میدان جنگ از هیچ خطایی نمی‌گذشت. اعتقاد داشت کارها باید آنقدر با قاعده و اصول انجام گیرد که با کمترین خطا انجام شود. البته اینطور نبود که با دیدن یک خطا عصبانی شود و برخورد سختی انجام دهد. من هیچ وقت صدای بلند دکتر را نشنیدم؛ چه در حالت عادی یا در میدان جنگ یا در مواقع حساس. سعی می‌کرد به اعصابش مسلط باشد و با صدای بلند با کسی حرف نزند. وقتی کسی خطایی انجام می‌داد آن را گوشزد می‌کرد، اما طوری برخورد می‌کرد که طرف خودش به اشتباهش پی ببرد و سعی کند، آن را جبران کند.

نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم از ارتش، سپاه، بسیج و داوطلبان بودند، اما با درایت شهید چمران چنان اصول نظامی را با دقت و احساس مسئولیت انجام می‌دادند که به قول یکی از دوستان، افسران ارتش می‌گفتند هر وقت خط مقدم دست نیروهای ستاد باشد ما در عقبه آن خط احساس امنیت داریم و در مواقع استراحت، بدون استرس سرمان را روی زمین می‌گذاریم.

یکی دیگر از خصوصیات فرماندهی چمران این بود که هیچ وقت روی حرفش پافشاری بیهوده نمی‌کرد. مثلاً اگر طرحی را به فرماندهان میدانی می‌داد و فرمانده مورد نظر می‌گفت من در وسط معرکه هستم در مورد این طرح اشکالاتی می‌بینم، دکتر چمران آن طرح را دوباره بررسی می‌کرد و اگر نظر فرمانده میدانی‌اش درست بود، آن را می‌پذیرفت و کل طرح را تغییر می‌داد.

■ **عبدالله نوری‌پور:**

فرهنگی که ما به عنوان فرهنگ دفاع مقدس می‌شناسیم، برگرفته از رفتارها و گفتارهایی است که امثال شهید چمران در همان ابتدای دفاع مقدس در شرایط سخت میادین نبرد، بروز و به صورت عملی خصوصیات یک رزمنده مکتبی را به نیروهای‌شان یاد می‌دادند.

یکی از رزمنده‌ها تعریف می‌کرد که در یک مقطع ما دو اسیر گرفته بودیم. اینها از ضدانقلاب بودند و من به دلیل جوانی رفتار تندی با یکی از اسرا داشتم و برای اینکه او را به جلو هدایت کنم، ضربه‌ای به شانه‌اش زدم. وقتی دکتر چمران این برخورد را دید، جلو آمد و با قاطعیت گفت که رفتار اشتباهی کرده‌ام. یادم است که می‌گفت ما نباید با اسرا (هر کسی که باشد) چنین رفتاری داشته باشیم. چون او تسلیم ماست و مسلمان به فرموده پیامبر(ص) هیچ وقت با اسیر برخورد خشنی نمی‌کند.

این رزمنده تعریف می‌کرد: «دکتر چمران ساعتی پس از این تذکر، کنار من آمد و از من عذرخواهی کرد که شرمنده‌شان شدم. رفتار آن روز دکتر طوری روی من اثر گذاشت که تا پایان دفاع مقدس هر وقت با اسیری روبه‌رو می‌شدم، سعی می‌کردم رفتار حسنه‌ای با او داشته باشم.»

به نظر من شهید چمران و فرماندهانی مثل او نه تنها درست جنگیدن که رزم اعتقادی را به نیروهای‌شان می‌آموختند. اگر ما به جنگ تحمیلی «دفاع مقدس» می‌گوییم، این تقدس به نوع نگاه رزمنده‌ها و ملت ایران به مقوله جهاد در برابر دشمن برمی‌گردد. این نگاه وامدار افرادی چون چمران است که رزم مکتبی را در میادین جنگ به منصه ظهور رساندند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۱۲

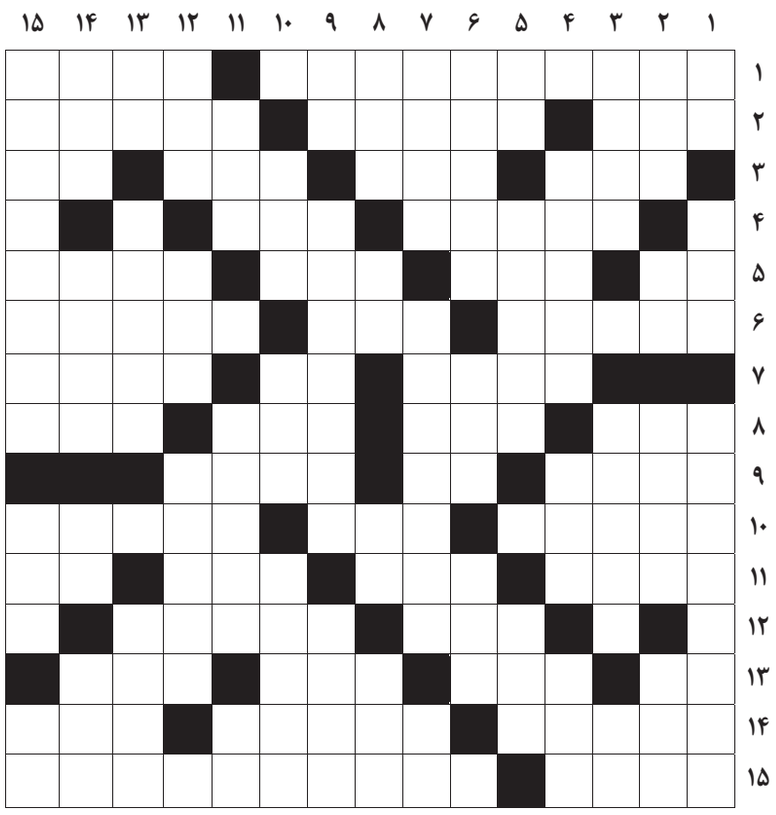

از راست به چپ

■۱- باشگاهی نیرومند از بوندس لیگا- از شهرهای عربستان ■۲- فلز چاپ- آوردن- نخست وزیر انگلستان در جنگ دوم جهانی ■۳- گوسفند نر- حسادت- از جبهه‌های دفاع مقدس- پیچیدن ■۴- تفحص و جست‌وجو- مستأصل و درمانده ■۵- دندان ناپایدار- تیم فوتبالی در یونان- زاویه- نیلگون ■۶- ظرف آب سربازان- نام پاسکال مخترع ماشین حساب- رادار زیردریایی ■۷- عنوان امپراتوران عثمانی- فرمولی برای مسابقات اتومبیلرانی- اسب سیاه ■۸- قرارگاه- عضو پرواز پرنده- نام- مخنث، بدکار ■۹- شهر روی آب ایتالیا- فلز سرچشمه- کهنگی پارچه ■۱۰- پاک کردن- خالی- کاغذ ■۱۱- راحت- برگه- ناپدری- آرواره ■۱۲- درز و شکاف- هفته نامه معروف آلمان ■۱۳- صنم- از سوره‌های مکی- راه غذا- خشک مزاج ■۱۴- ریحانه القرآن- نام تجاری کلرید آمونیوم- حرف استثنا ■۱۵- مسجد قدیمی تبریز- غذای محبوب شمالی

از بالا به پایین

■۱- کافی- سپیده دم- کشور ماپوتو در آفریقا ■۲- کمانگیر معروف- شهر آرامگاه پروین اعتصامی- نام دیگر بیدستر یا سگ آبی- نیرو و توان ■۳- خراب و دورانداختنی- گیاه خورشتی- نور اندک ■۴- رئیس جمهور سابق امریکا- نواختن- همراه عمرو ■۵- رمق آخر- چاهک ته حوض- جنس زمین فوتبال ■۶- آدمک سر جالیز- پایتخت امویان- فانوس دریایی ■۷- مقر حکومت مارشال پتن- نوعی موشک هدایت‌شونده- بوی رطوبت ■۸- پسوند آلودگی- بز کوهی- ترمز چهارپا- تکلیف دانش‌آموز ■۹- پول ژاپن- مجموعه داستانی اثر جلال آل احمد- دریاچه خوارزم ■۱۰- معلول- به دست آوردن- از استادان خط نستعلیق در قرن یازدهم و شاگرد میرعماد ■۱۱- قطره آب- محل احرام بستن حاجیان- بندگی ■۱۲- زلف و کاکل- صدا و آواز- نوعی نان پرطرفدار ■۱۳- از حروف انگلیسی- سرش را ببرید تا زنده شود!- رافع سردی مزاج ■۱۴- سال آذری- مسافر- خاموش فرنگی- تکنوازی در موسیقی ■۱۵- ادویه‌ای تند- تخته هالتر- سفید آذری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲				۱	۸		
	۳					۵		
	۵					۴		
۷				۴	۵			
۸	۹						۷	
				۸			۱	
		۲	۳					۹
		۱	۲					۸
۵		۹						

جدول کلمات متقاطع
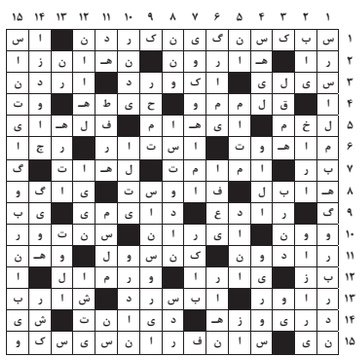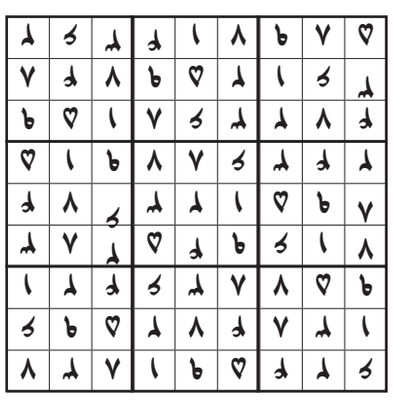
پاسخ جدول شماره ۶۵۱۱